





نگاهی به سیاست خارجی دولت ساسانی در غرب قفقاز (نیمه دوم سده پنجم و نیمه نخست سده ششم میلادی)

در اواخر سده چهارم و نیمه نخست سده پنجم میلادی، دولت ساسانی نه تنها با رومیان در غرب و کوشانیان و صحراگردان در شرق، درگیری و برخورد داشت، بلکه قفقاز نیز مایه فتنه و اغتشاش بود. [۱] در نیمه دوم سده پنجم میلادی، قفقاز به صورت یکی از مناطق جدال و برخورد میان دو دولت ایران و روم شرقی (بیزانس) درآمد. ورود اقوام صحراگرد هون و هیتال به این منطقه، سبب شد که امپراتوری روم شرقی از موقعیت موجود بهره گیرد و نادانسته، به تحریک صحراگردان علیه دولت ساسانی دست زند. رومیان جز از ارمنستان غربی، مناطقی را در غرب قفقاز و سواحل دریای سیاه به تصرف آوردند و شهر پترا در منطقه گلخید (لازیکا) در کرانه دریای سیاه را به یکی از پایگاههای نظامی خود بدل کردند. [۲]

کوههای بزرگ قفقاز مانعی میان اقوام صحراگرد و سرزمین بیزانس بود؛ در عوض، جلگه‌های شرق قفقاز و ساحل غربی دریای خزر در نظر مهاجمان مناسب می‌نمود. پروکوپیوس قیساری (قیصریه‌ای)، ضمن شرح سواحل غربی دریای خزر از جنوب ناحیه دربند می‌نویسد: «از این پس دشتی وسیع با چراگاههای بسیار مناسب آغاز می‌شود. هون‌ها هرگاه بخواهند از دروازه خزر به ایران و روم درآیند، راهشان صاف و هموار است، جز کوهستانهای سخت‌گذر مرز ایبری (گرجستان)». [۳] بنا بر نوشته پروکوپیوس، هیچ‌یک از دو کشور ایران و بیزانس نمی‌توانستند از تهاجم صحراگردان

مصون باشند. صحراگردان برای حمله به روم شرقی، دو راه داشتند؛ یکی از کوههای بزرگ قفقاز و گذر از سرزمین ایبری (گرجستان)؛ و دیگری از غرب دریای خزر و عبور از منطقه میان دو رود کُر (کورا) و ارس. در این گیرودار، دولت ساسانی بار سنگین ممانعت از هجوم صحراگردان را بر عهده داشت. از این رو ناگزیر بود، گذرگاههای کوهستانی را به روی مهاجمان ببندد و دیوارها و دژهای استوار پدید آورد و همواره سپاهسانی را برای حفاظت از گذرگاهها آماده نگاه دارد. دولت ساسانی در مناطق کوهستانی شمال قفقاز، دربندها یا دروازه‌های بسیاری پدید آورد که عرب‌ها آنها را با عنوان «باب» معرفی کرده‌اند. از آن جمله بوده‌اند دروازه چور (باب‌الصول)؛ دروازه خزر (باب‌الحدید)؛ دروازه آلان [۴]؛ باب شایران؛ باب لاذقه؛ باب صاحب‌السریر؛ باب فیلان‌شاه؛ باب گاردمان‌شاه؛ باب اران‌شاه، و چند دروازه دیگر که عمده‌ترین آنها «باب‌الابواب» بوده است. میان آلان و کوههای قفقاز، قلعه‌ای کوهستانی بر کنار رودی وجود داشت که شانزده پل بر آن بسته بودند؛ عرب‌ها آن را «حصن باب‌اللان» می‌نامیدند که دیواری بسیار مستحکم داشت و به نوشته باکیخانوف، «این حصن محکمترین قلاع» بود. [۵] این رسته درباره دروازه آلان می‌نویسد: «از سمت چپ (غرب) مملکت سریر که بگذری، پس از سه روز راه از میان کوهها و مرغزارها به مملکت الان می‌رسی، سپس ده روز راه از میان رودها و درختها بگذری تا به قلعه‌ای رسی که آن را «باب‌الان» گویند. این قلعه را بر فراز کوهی بنا کرده‌اند و از دامنه آن راهی بگذرد. قلعه را کوههای بلند در میان گرفته است و هزار مرد از میان ساکنان به نوبت از این قلعه شبانه‌روز حراست می‌کنند.» [۶]

بی‌گمان، هیچ‌یک از دو دولت ایران و بیزانس نمی‌توانستند از تهاجم صحراگردان مصون باشند. همین امر سبب شده بود که دولت ایران ساسانی در شمال قفقاز دیوارهای استواری برای جلوگیری از هجوم قبایل صحراگرد پدید آورد. نولدکه در شرح مربوط به جنگ بهرام پنجم با رومیان و پیمان صلح میان دو دولت ایران و روم می‌نویسد که، «رومیان قبول کردند همه‌ساله مبلغی به عنوان کمک به مراقبت تنگه قفقاز (گذرگاه داریال) بپردازند» [۷]. گرچه دو دولت «توانستند بر سر ضرورت جلوگیری از تاخت‌وتازهای قبایل صحراگرد به توافق برسند» [۸]، با این وصف گاه از تعهدات خود



سرباز می‌زدند و دشواریهایی در این امر پدید می‌آوردند. هنگامی که قباد (کواذ) اول (۴۸۸-۴۹۶ و ۴۹۹-۵۳۱ میلادی) برای بار دوم بر رأس قدرت ایران مستقر گردید، دولت او مبالغی به هیتالیان که بنا به نوشته پروکوپئوس طایفه‌ای از هون‌ها بودند، امداد بود و چون قدرت پرداخت آن را نداشت، از آناستاسیوس^۱ امپراتور بیزانس (۴۹۱-۵۱۸ میلادی) که او نیز در معرض خطر هون‌ها بود، درخواست وام کرد تا مشترکاً از عهده این مهم برآیند. امپراتور با نزدیکان خود به مشورت پرداخت. آنان با پرداخت وام مخالفت ورزیدند و چون ایران را دشمن می‌داشتند، گفتند، «نباید ثروت ما وسیله برقراری دوستی و رابطه نزدیک دشمنان ما (ایرانیان) با هیتالیان شود. بهتر است تا سرحد امکان میان آنان تفاق و دشمنی پدید آوریم و خود از این تفاق سود ببریم».[۹]

همین سیاست رومیان سبب شد که قباد طریق جنگ با آنان را در پیش گیرد. وی به سال ۵۰۲ میلادی، نخست به بخشی از ارمنستان که تابع دولت روم شرقی بود حمله برد و سپس شهر تئودوسیوپولیس^۲ (ارزروم کنونی) را به تصرف آورد و تا شهر آمد (آمیدا) = دیازبکر کنونی) پیش رفت و آن شهر را پس از مدتی محاصره تصرف کرد. سرانجام رومیان از در صلح درآمدند و پس از دو سال در برابر پرداخت مبالغی پول، شهر آمد را بازپس گرفتند.[۱۰] پروکوپئوس با ابراز تأسف می‌نویسد که رومیان «پول رومی را به دشمنان دادند و شهر آمد (آمیدا) را از ایرانیان خریدند».[۱۱]

سیاست خصمانه رومیان به زیان هر دو کشور انجامید و هر دو دولت تلفات و خسارتهای فراوانی را متحمل شدند. هرگاه رومیان در آغاز با پیشنهاد دولت ساسانی روی موافق نشان می‌دادند، گرفتار چند سال جنگ و ویرانیهای زیانهای حاصل از آن نمی‌شدند؛ لشکرکشی ایران به روم نیز صورت نمی‌گرفت و زیانهای نظامی و مالی برای طرفین پدید نمی‌آورد. تنها هون و هیتال از درگیریهای دو دولت سود بردند. وجود خطر از سوی صحراگردان و کسب تجربه سبب شد که طرفین پیمان صلح هفت ساله‌ای منعقد کنند و سپاهیان دو کشور به سرزمینهای خویش بازگردند.[۱۲] چندی بعد آناستاسیوس به احداث پایگاههای استوار در حوالی شهرهای دارا و ارزروم پرداخت. این اقدام

1. Anastásios

2. Theodosiopolis

موجب نگرانی و خشم ایرانیان گردید [۱۳] و به درگیریهایی میان طرفین انجامید. استدلال دولت ایران را پروکوپئوس در گفت‌وگوی قباد با روفینوس^۳ فرزند سیلوانوس^۴ از اشراف و بزرگان رومی، به روشنی آورده است. قباد به روفینوس چنین گفت:

«ای فرزند سیلوانوس... تو خود بهتر از هر کس می‌دانی که در این ماجرا رومیان گناهکارند. تصرف دربندهای قفقاز از سوی ما به سود هر دو دولت ایران و روم بوده است. ما دست صحراگردان را با توسل به نیروی خویش از آن سرزمین کوتاه کردیم. ما با تحمل هزینه‌ای بس‌گزاف، سپاه بزرگی را در آنجا نگاه داشته‌ایم. این کار بیش از همه به سود شما است، زیرا متصرفه‌های شما در آن حدود از دستبرد طوایف صحراگرد مصون مانده است. شما همهٔ نیکیهای ما را از یاد برده‌اید و به جای سپاس به تجهیز و استحکام شهر دارا [۱۴] پرداخته‌اید؛ حال آن‌که هزینهٔ نگاهداری دو سپاه بر ما تحمیل شده است: یکی برای جلوگیری از هجوم ماساژت‌ها در سرزمینهای مشترک میان دو دولت، و دیگری برای رفع حملات خود شما.» [۱۵]

پس از مرگ آناستاسیوس (۵۱۸ میلادی)، یوستینوس اول (ژوستن)^۵ به مقام امپراتوری رسید (۵۱۸-۵۲۷ میلادی). قباد می‌خواست پسر کوچکش خسرو (انوشیروان) که مادرش، خواهر سوخرا اسپهبد بزرگ ایران بود، پس از مرگ پدر جانشین وی باشد. قباد به سبب نگرانی از مخالفت موبدان و بزرگان کوشید تا حمایت امپراتور روم را از فرزند خود جلب کند. لذا سفیری به دربار روم شرقی فرستاد و طی نامه‌ای به امپراتور نوشت که،

«رفتار رومیان با ما خارج از حدود عدل و انصاف بود و شما بر این نکته اذعان دارید. من صلاح کار را در آن دیده‌ام که از

3. Rufinus

4. Sylvanus

5. Justinus



گناهان شما بگذرم. چون می دانم پیروزی واقعی نصیب کسی است که پیرو عدل و انصاف باشد... در مقابل این گذشت... از شما می خواهم که پسر و جانشین من خسرو را به فرزندخواندگی بپذیرید». [۱۶]

امپراتور از این پیشنهاد شادمان شد، ولی پروکلوس^۶ مشاور مخصوص وی، یوستینوس را به مخالفت واداشت. پروکلوس چنین استدلال کرد که ممکن است ایرانیان با این نیرنگ به فرمانروایی روم شرقی دست یابند، زیرا «از این پیام چنین برمی آید که هدف، برگزیدن خسرو به وراثت و جانشینی امپراتور است». [۱۷]

در این هنگام، قباد طی نامه دیگری از یوستینوس خواست که تنی چند از بزرگان روم شرقی را برای عقد پیمان صلح و اعلام پاسخ به ایران اعزام دارد. از جانب دولت روم، هیپاتیوس برادرزاده امپراتور و روفینوس، فرزند سیلوانوس که قباد او و پدرش را نیک می شناخت، مأمور مذاکره شدند. از جانب دولت ایران، سوخرا اسپهبد بزرگ با تنی چند از بزرگان و موبدان، مأمور گفت وگو شدند. محلی در مرز ایران و روم برای ملاقات طرفین معین شد. نتیجه گفت وگوها توسط پیکها به مراکز دو کشور گزارش می شد. [۱۸]

مطالب بسیاری در جریان گفت وگو مطرح شد که یکی از آنها ماجرای ایالت گلخید (لازیکا) بود. رومیان آن سرزمین را بی هیچ دلیلی غصب کرده بودند. طرح این مسئله موجب تشویش و آشفتگی خاطر هیأت رومی شد. نمایندگان دولت روم شرقی در مقابل گفتند که حاضرند فرزندخواندگی خسرو از سوی امپراتور را بر پایه سنت و آیین اقوام وحشی بپذیرند. این پاسخ موجب خشم هیأت ایرانی شد. لذا طرفین بدون حصول نتیجه ای، جدا شدند و به کشورهای خود بازگشتند. پس از این دیدار نافرجام، حوادثی روی داد که در ایران به قتل سوخرا و در روم شرقی به تنزل مقام روفینوس انجامید. [۱۹]

چندی بعد، قباد در صدد لشکرکشی به خاک روم برآمد. دشمنی میان دو دولت به جایی رسید که هر یک از طرفین بهره گیری از لشکریان بیگانه را برای انهدام طرف دیگر مناسب و مجاز می شمرد. این زمان مصادف بود با دوران امپراتوری یوستیانیوس اول

6. Proklus

(ژوستینیان) ^۷ (۵۲۷-۵۶۵ میلادی). یوستی نیانوس، حارث بن جبلة غسانی از آل جفته را به خدمت گرفت و او را که بنا به نوشته پروکوپوس، حکمران طوایف عرب عربستان بود، به مقام مَلِکِ اعراب ارتقاء داد و به خلاف رسم و سنت رومیان، تا آنجا که میسر بود، قبایل عرب را زیر فرمان او گمارد. [۲۰] قباد نیز منذر، فرزند امرؤالقیس، ملک حیره را که از لخمیان بود، برای پیکار با رومیان برگزید. چند سال درگیری میان دو دولت ادامه یافت. لشکرکشی به اراضی روم، سبب بُعد مسافت و جداماندن سپاه ایران از پایگاه اصلی در سرزمین خود شد. یوستی نیانوس نیز که موقعیت لشکریان روم را دشوار دید، روفینوس را به عنوان سفیر با هدایایی برای شاه و شهبانوی ایران، به دربار دولت ساسانی فرستاد، ولی قباد از پذیرفتن فرستادگان امپراتور امتناع ورزید. [۲۱] باید افزود که در جریان جنگهای طولانی میان دو کشور، گلخید (لازیکا) از تصرف سپاهیان رومی خارج شد.

در سپتامبر سال ۵۳۱ میلادی قباد درگذشت. وی چند روز پیش از مرگ، فرزند خود خسرو (انوشیروان) را به جانشینی برگزید. [۲۲] در داخل کشور، موقعیت خسرو چندان محکم و استوار نبود، لذا یوستی نیانوس را به انعقاد پیمان صلح فراخواند. [۲۳] امپراتور روم درخواست خسرو را نپذیرفت. [۲۴] بار دیگر خسرو پیشنهاد صلح موقت برای مدت سه ماه کرد که پذیرفته شد، مشروط بر آنکه گروگانها و اسیران دو طرف مبادله شوند. [۲۵] چندی بعد، گفت و گو درباره صلح از سر گرفته شد و روفینوس برای مذاکره به ایران اعزام گردید. در نتیجه، به سال ۵۳۲ و به نظر مالالاس در ۵۳۱ میلادی، پیمان صلحی برای مدت هفت سال میان طرفین به امضاء رسید. [۲۶] طبق این پیمان، ایرانیان لازیکا را به رومیان بازگرداندند. در سال ۵۳۲ میلادی پیمان صلح دائم میان دو کشور به امضا رسید. [۲۷] در هیروپولیس کتیبه یونانی آسیب دیده ای کشف شده است که اکنون در موزه دمشق نگاهداری می شود. در این کتیبه مطالبی پیرامون پیمان صلح میان دو دولت ایران و روم وجود دارد. در نخستین سطر کتیبه از روفینوس یاد شده، و در سطر چهارم از صلح میان دو دولت و مسایل مربوط بدان سخن رفته است. [۲۸]

7. Iustinianos



در اواخر سومین دهه سده ششم میلادی، برخورد و تصادمی میان غسانیان و لخمیان روی داد که موجب تیرگی روابط دو کشور و نقض پیمان صلح گردید. طبری این ماجرا را به شرح آورده و چنین نوشته است:

«میان خسرو انوشیروان و یختیانوس [۲۹] قیصر روم، آشتی و ترک جنگ بود. میان یکی از مردم عرب به نام خالد بن جبلة [۳۰] (حارث بن جبلة) که یختیانوس (یوستی نیانوس) او را بر عرب شام پادشاه کرده بود، با مردی از لخم به نام مُنذر بن نعمان که خسرو او را بر بلاد عمان و بحرین و یمامه تا طائف و دیگر قسمتهای حجاز و مردم آن امیر کرده بود کینه و دشمنی بود. خالد (حارث) بن جبلة بر زمین مُنذر تاخت آورد و بسیاری از یاران او را بکشت و بسیاری از خواسته او را درر بود. مُنذر شکایت پیش خسرو برد و از او خواست که نامه‌ای به قیصر روم بنویسد تا داد او را از خالد (حارث) بگیرد. خسرو نامه‌ای به یختیانوس (یوستی نیانوس) نوشت و پیمان آشتی و ترک جنگ را که میان ایشان بود یاد آور شد و او را از آنچه به منذر، کاردار او بر زمین عرب از خالد (حارث) بن جبلة، کاردار قیصر بر عرب مملکت او رسیده بود، بپاگاهانید و از او خواست که به خالد (حارث) دستور دهد تا هر چه از سرزمین منذر گرفته است به او بازگرداند و خونهای کسانی را که از عرب کشته است پردازد و داد منذر را از خالد (حارث) بستاند و این کار را سبک بشمارد تا مبادا پیمان و آشتی که میان ایشان است، شکسته شود» [۳۱]

طبری در ادامه مطلب می‌نویسد:

«خسرو نامه‌هایی پیاپی درباره دادخواهی مُنذر به یختیانوس (یوستی نیانوس) نوشت، ولی او اعتنایی بدان نکرد. خسرو خود را آماده پیکار کرد و به مملکت یختیانوس (یوستی نیانوس) حمله برد و شهرهای دارا و رها (دِسا) و مَنبج و قسَرین و

حلب و انطاکیه، که بهترین شهر شام بود، و فامیه و حمص و بسیاری از شهرهای پیوسته بدان را به زور بگرفت».[۳۲]

این نخستین حمله خسرو انوشیروان پس از شکسته شدن پیمان صلح بود. حمله دوم وی در جهت قفقاز صورت گرفت. علت این لشکرکشی، فشاری بود که از سوی مأموران روم شرقی بر مردم آن نواحی وارد می‌گشت و غارت‌هایی بود که موجب مشقت و سختی زندگی می‌شد. در خلال نخستین جنگ ایران و روم، یوستی نیانوس چند شهر ارمنستان را به شخصی با نام سیمون سپرد که در خدمت رومیان بود. ولی صاحبان پیشین شهرها برضد او دست به کار شدند و وی را کشتند. قاتلان، دو برادر بودند که پدرشان فیروز نام داشت. اینان پس از کشتن سیمون به ایران پناهنده شدند. پس از چند درگیری، امپراتور شخصی با نام آکاسیوس^۸ را به حکمرانی ارمنستان گمارد. آکاسیوس دست به غارت زد و مالیات‌های کمرشکن بر مردم تحمیل کرد؛ چنان‌که بنا به نوشته پروکوپئوس، ارمنیان از مظالم او به جان آمدند و سر به شورش برداشتند و آکاسیوس را کشتند. یوستی نیانوس شخص دیگری به نام سیتاس را به فرمانروایی ارمنستان منصوب کرد که او نیز به دست یکی از بزرگان ارمنی اشکانی به نام اردوان کشته شد. پس از کشته شدن سیتاس، امپراتور، شخصی به نام بوزس را به سرکوبی ارمنیان فرستاد. لیکن ارمنیان به حاکمیت او تن در ندادند و هیأتی را به ریاست باساس^۹ نزد خسرو انوشیروان فرستادند. پروکوپئوس سخن رئیس هیأت مزبور را در کتاب خود آورده است که خطاب به خسرو چنین گفت:

«ای پادشاه! اکثر ما ارمنیان از اولاد اشک (ارشک) پادشاه بزرگ اشکانی هستیم که روزگاری بر کشور ایران پادشاهی داشت و در عهد خود از هیچ پادشاهی کمتر نبود. امروز همه، بندگانی ذلیل و ناتوان شده، از ظلم و ستم رومیان به جان آمده‌ایم... و ناگزیر به تو پناه آورده‌ایم... این کسی که (یوستی نیانوس) به ظاهر خود را دوست شما معرفی می‌کند، در باطن دشمن خونخوار شما است... به زودی خواهی دید که با

8. Acacius

9. Bassaces یونانی



چه موجود خطرناکی سر و کار داری. چنان که می بینی این مرد به کارهایی بس ناشایست دست زده، نظامهای موجود را از میان برده است. او خراج کمرشکنی را بر ما تحمیل کرده که مانند آن در هیچ کشوری دیده نشده است. او بر سر مردم بی نوای لازیکا فرمانداری رومی گماشته است. آیا این اعمال ستمگرانه او خلاف عدل و انصاف نیست؟... اگر می خواهی بدانی یوستی نیانوس با ملل مغلوب چه می کند، ما و مردم بیچاره لازیکا نمونه واقعی آن هستیم. همین یوستی نیانوس در ایام صلح و آشتی کوشید تا مُنذِر را بر ضد تو برانگیزد... به راستی او پیمان صلح دائمی با تو را نقض کرده است... هنگامی که دست به پیکار زنی، دشمن در برابر تو قدرت مقاومت نخواهد داشت. ما که از اوضاع سرزمینهای همجوار آگاهی داریم، راهنمایی سپاهیان تو را بر عهده می گیریم، تا تو بی هیچ مانعی روم را مسخر سازی.» [۳۳]

خسرو در بهار سال ۵۳۹ میلادی حمله سپاه ایران را تدارک دید و در بهار سال ۵۴۰ میلادی، سپاهیان ایران به فرماندهی پادشاه به سوی روم شرقی، از راهی که منذر ده سال قبل توصیه کرده بود پیش تاختند. [۳۴] حمله دیگر خسرو انوشیروان، در بهار سال ۵۴۱ میلادی در جهت قفقاز صورت گرفت. [۳۵] پروکویوس که همواره کوشیده است دولت روم را از گناه میرا بداند و همه گناهان را متوجه ایران کند، چون قادر به پرده پوشی جنایتهای رومیان نبود، گناه را به گردن مأموران افکند. با این وصف به سهولت می توان از نوشته او به سیاهکاریهای رومیان پی برد. او می نویسد:

«بعدها، یوستی نیانوس چند سردار به لازیکا فرستاد که در میان آنان مردی به نام یوآنس (یوحنا) از دودمانی پست بود... او که طبیعی سفله داشت، راه کسب مال را یافته بود و با توسل به شیوه های نادرست، اخاذی می کرد. این شخص رابطه رومیان را با مردم لازیکا تیره کرد، یوستی نیانوس را به احداث شهر پترا در ساحل دریا (دریای سیاه) واداشت و خود در آنجا

اقامت گزید و به غارت و چپاول مردم لازیکا دست زد. او تجارت آزاد را منع کرد و نمک و دیگر مایحتاج مردم را به انحصار خود درآورد و به بهای گزاف به مردم می‌فروخت. مردم که از وجود سربازان رومی و رفتار زشت آنان به ستوه آمده بودند، تصمیم گرفتند به ایرانی‌ها متوسل شوند. لذا بدون آگاهی رومیان، در خفا سفیرانی را نزد خسرو انوشیروان گسیل داشتند تا او را به راندن رومیان از دیار خویش و تصرف لازیکا تشویق کنند». [۳۶]

سفیران مردم لازیکا پنهانی به ایران رفتند و با خسرو دیدار کردند. آنها مطالبی را با وی در میان گذاردند که پروکوپیوس با همه دشمنی آنها را آورده است. چون این بیانات، همانند سخنان نمایندگان ارمنستان، نمونه‌ای از سیاست دولت ایران ساسانی است، لذا ترجمه کامل نوشته پروکوپیوس را نقل می‌کنیم:

«ای پادشاه! هرگاه مردمی از روی جهل و نادانی از دوستان خویش بریده و به بیگانگان روی آورده‌اند و چندی بعد بر خطای خود واقف شده و در نهایت شادمانی و مسرت به سوی دوستان دیرینه خویش بازگشته‌اند، بدان که آنها همان مردم لازی هستند، زیرا اهالی گلخید پیش از این دوست و متحد ایرانیان بوده، خدمات شایانی ابراز داشته‌اند. چنان‌که شرح آن در کتب تاریخ مذکور است. بعضی از این کتابها نزد ما و بعضی دیگر در خزانه شاهی ایران موجود است. اما از بد حادثه گذشتگان ما یا به سبب نادانی و یا علل دیگری که ماهیت آنها را تاکنون در نیافته‌ایم، از ایرانیان روی برتافتند و به رومیان پیوستند. اکنون ما و فرمانروای لازیکا آماده‌ایم تا خود و کشور خویش را در اختیار تو قرار دهیم تا چنان‌که خواست و نظر تو است، با ما رفتار کنی. در ضمن خواست ما این است که در کار ما مطالعه و غور کنی. هرگاه دیدی از فرط نادانی و هوس، بی آن‌که متحمل جور و ستمی از سوی رومیان شده باشیم به تو



پناه آورده‌ایم، بی‌درنگ خواست ما را نپذیر و از نزد خویش بران. چون آنگاه معلوم خواهد شد که مردم گلخید بی‌ثبات و ناهلند و لذا دوستی آنان را اعتباری نیست. اما اگر دانستی که دوستی ما با رومیان ظاهری بوده است و در باطن بار بردگی آنان را بر دوش کشیده، ستمی بیرون از نیرو و توان خویش متحمل شده‌ایم، آنگاه استمداد ما را بپذیر و کسانی را که دوست و متحد تو بوده‌اند، بندهٔ خویش به‌شمار آور. چون عدل و نصفت، آیین دیرین ایرانیان بوده است، ریشهٔ این جور و فساد را از سرزمین ما برافکن. زیرا دادگری تنها به معنای امتناع از تعدی و ستم نیست، بلکه واجب است، قدرتمندان به یاری مظلومان بشتابند و آنان را از اسارت رها سازند. جا دارد اندکی از جور و ستم رومیان بر مردم ما را نزد تو بازگوییم. رومیان، پادشاه ما را از اریکهٔ قدرت فرود آورده و خود زمام امور کشور ما را در دست گرفته‌اند. در واقع فرماندهی از آن سردار رومی است. شاه ما که فاقد هرگونه قدرتی است، از او بیمناک است. رومیان گروهی از لشکریان خود را به سرزمین ما گسیل داشته‌اند. اینان در ظاهر خود را مدافع ما می‌شمارند، لیکن کارشان برده‌نگاهداشتن و چپاول اموال مردم است. چون تاکنون جز از رومیان، هیچ‌یک از همسایگان در صدد تعرض به سرزمین ما برنیامده و آسیبی به ما نرسانیده‌اند.

ای پادشاه! بنگر که رومیان برای غارت ما چه حیل‌هایی به کار گرفته‌اند. کالاهای افزون بر نیاز خویش را با زور به ما می‌فروشنند و در خرید کالاهای ما، قیمت‌ها را خود معین می‌کنند. پول و مایحتاج ما را می‌برند و این یغماگری را سوداگری می‌نامند. دردناکتر آن‌که ستمگر زشتکاری را بر ما مسلط کرده‌اند که همهٔ قدرت و نیروی خویش را در راه فقر و نابودی ما به کار گرفته و آن را وسیله‌ای برای سودجوییهای خود قرار داده است. این شمه‌ای از علل شورش ما بر ضد رومیان است.

اما سود تو از مرافقت و همداستانی با مردم لازیکا چه خواهد بود؟ نخست آن که سرزمینی باستانی و تاریخی ضمیمه کشور تو خواهد شد و در نتیجه نیروی تو فزونی خواهد یافت. گذشته از آن، با دستیابی به سرزمین ما، به دریای روم دست خواهی یافت و پس از کسب تجربه، بی هیچ مانع و رادعی به درون کاخهای امپراتوری بیزانس راه خواهی یافت. دو دیگر آن که هجوم اقوام صحراگرد به روم، بدون مجوز و اختیار تو نخواهد بود؛ چه تاکنون تنها لازیکا و کوههای قفقاز مانع هجوم اقوام صحراگرد بوده است. بدین روال عدالت و نیز منافع تو ایجاب می کند که از این کار روی برنتابی. نپذیرفتن درخواست ما خلاف رأی صواب است». [۳۷]

در بهار سال ۵۴۱ میلادی، سپاه ایران به فرماندهی خسرو انوشیروان عازم لازیکا شد. چنان که از نامه مردم لازیکا مستفاد می شود، علت و انگیزه این لشکرکشی فشاری بود که از سوی عاملان بیزانسی بر مردم آن سرزمین وارد می آمد و نیز غارت‌هایی بود که موجب مشقت و سختی زندگی مردم لازیکا و تقاضای یاری آنان از دولت ایران شده بود. خسرو با سپاهیان خود، پس از گذر از ایبری به مرکز گلخید رفت و دژ پترا را که در کنار دریای سیاه نهاده شده بود، به محاصره گرفت. سرانجام مدافعان رومی شهر تسلیم شدند. [۳۸]

در سال ۵۴۵ میلادی، پیمان صلح پنج ساله‌ای میان دو دولت روم شرقی و ایران منعقد شد که مدت آن در سال ۵۵۰ میلادی پایان پذیرفت. گرچه رومیان خواستار بازپس گرفتن لازیکا بودند، ولی این کار میسر نشد و سرزمین مذکور همچنان در تصرف ایران باقی ماند. در این سال پاتریکیوس (بطریق) پتروس به عنوان سفیر به دربار خسرو انوشیروان اعزام شد تا پیمان صلح را تمدید کند. اقدام سفیر روم شرقی نتیجه دلخواه را برای رومیان به بار نیاورد. در سال ۵۵۷ میلادی پیمان صلح مذکور برای مدت ۵ سال تمدید شد. [۳۹]

از نحوه تدارک پیمانها که عمده ترین آنها در سال ۵۶۱ میلادی برای مدت پنجاه سال منعقد گردید، چنین به نظر می رسد که در جریان مذاکرات، نخست اعتبارنامه های خاص



امپراتور بیزانس و پادشاه ایران مشتمل بر مأموریت نمایندگان و موافقت درباره اصل قرارداد مطرح می‌شد و مورد تصویب قرار می‌گرفت. متن توسط رؤسای هیأت‌های نمایندگی دو طرف آماده می‌شد و به مهر آنان ممهور می‌گردید. [۴۰] در ماتیکان هزارد/تستان در بند مربوط به قراردادها، تعهدنامه‌ها و صورت‌جلسه‌ها واژه‌هایی موازی «نپشتک»^{۱۰} (نوشته) و «دپیپریه»^{۱۱} (دیره) ارائه شده است. نوشته و صورت‌مجلس باید با مهر (مودر)^{۱۲} - که بعدها به صورت موهر^{۱۳} نوشته شد) ممهور می‌گردید. [۴۱] هریک از نسخه‌های موافقتنامه دارای متن واحدی بود و تنها در بخش مقدمه، تفاوت‌هایی میان آنها وجود داشت که شامل بیانات فرمانروایان دو طرف بود. در پایان مذاکرات هر جلسه، صورت‌جلسه نوشته می‌شد. از متن صورت‌جلسه‌ها چنین برمی‌آید که گفت‌وگوها در پی جلسات گذشته و ادامه مطالب آنها می‌بود. [۴۲] هر سال ۳۶۵ روز محاسبه می‌شد. جریان انعقاد پیمان صلح با مبادله متنیهای یونانی و پارسی و گذاردن مهر بر اسناد و بررسی دقیق مطالب آن از سوی نمایندگان دو طرف همراه بود. [۴۳]

سفیرانی از اقوام بیگانه همواره در پایتخت مقیم بودند و نسبت به آنان، نهایت احترام مرعی می‌شد. وقتی سفیری عازم ایران می‌گشت و به مرز می‌رسید، مرزبان بی‌درنگ شاه را آگاه می‌کرد و فرمانداران شهرهای مسیر نمایندگان سیاسی، مراقب بودند مکانی مناسب مقام سفیر برای پذیرایی و اقامت در اختیار او قرار دهند. قصد سفر نمایندگان سیاسی و دیگر فرستادگان به اطلاع شاه می‌رسید. شاه نیز هیأتی را به استقبال آنان می‌فرستاد. سپس سفیر در مجلس رسمی از سوی شاه پذیرفته می‌شد. برای عبور سفیران و نمایندگان خارجی، نقاط مرزی معینی اختصاص یافته بود. به عنوان نمونه، کسانی که از سوریه می‌آمدند باید از هیت^{۱۴}؛ و کسانی که از حجاز می‌آمدند باید از العَدیب؛ و آنان که از سرزمین ترکان می‌آمدند از حلوان؛ و آنان که از سرزمین خزران و آلان‌ها می‌آمدند، باید از دریند (باب‌الابواب) می‌گذشتند.

مأموران سیاسی چند بار مورد آزمایش قرار می‌گرفتند. در آغاز مأمورانی به منظور

10. nipishtak

11. dipirih

12. mudr

13. muhr

14. Hit

کسب اطلاع، کار مأموران سیاسی را زیر نظر می‌گرفتند و جریان بررسیهای خود را گزارش می‌کردند. پس از معلوم شدن میزان هوشمندی و درستکاری مأمور سیاسی، باز او را همراه مأموران اطلاعاتی به خارج از کشور می‌فرستادند. هرگاه مأموران سیاسی از بوته آزمایشها موفق بیرون می‌آمدند، پس آنگاه مورد اعتماد قرار می‌گرفتند. [۴۴]

پانویستها:

۱. ر. فرای «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»، تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده جی. آ. بویل، ج ۳، قسمت اول، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۴۲.
۲. در آن زمان دو شهر به نام پترا وجود داشت: یکی در گلخید (لازیکا)؛ و دیگری در نبطیه. برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به: پیگولوسکایا، ن.و.، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم - ششم میلادی، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، ۱۳۷۲، ص ۶۷-۶۸.
3. Procopius, *History of the Wars*, Books I and II, London, 1954, Book I, X.
۴. دروازه آلان در کتاب حدودالعالم به صورت «در آلان» آمده است. گرجیان آن را «داريال - Darial» می‌نامند که ممکن است تصحیفی از در آلان باشد که به صورت «در آل = داريال» نوشته شده است.
۵. باکیخانوف، عباسقلی آقا، گلستان ارم، به کوشش عبدالکریم علی‌زاده، محمدآقا سلطانوف و دیگران، باکو، ۱۹۷۰، ص ۶-۷، ۴۳.
۶. ابن‌رسته، ابوعلی، احمدبن عمر، کتاب‌الاعلاق النفیسه، تحقیق م.ی. دخویه، لیدن، ۱۸۹۱، ص ۱۴۸.
۷. نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، ص ۱۹۵.
۸. ر. فرای، همان، ص ۲۴۲.
9. Procopius, *History...*, Book I, VII.
۱۰. ر. فرای، همان، ص ۲۴۸.
11. Procopius, *History...*, Book I, IX.
12. *Ibid.*
13. Procopius, *History...*, Book I, X.
۱۴. شهر دارا پاسگاه مقدم روم شرقی در میان‌رودان (بین‌النهرین) بود.
15. Procopius, *History...*, Book I, XVI.
16. *Ibid*, I, XI.
17. *Ibid.*



18. Arens K., Krüger D., *Die sogenannte Kirchengeschichte des Zacharias Rhetor in deutscher Übersetzung*, Leipzig, 1899, s. 158.
19. Procopius, *History...*, Book I, XI.
20. *Ibid*, I, XVII;
- پیگولوسکایا، ن.و.، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم - ششم میلادی، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۹۷.
21. Joannes Malalas, *Chronographia*, Bonn, 1831, s. 466-467.
۲۲. پیگولوسکایا، ن.و.، اعراب حدود...، ص ۲۱۲.
23. Joannes Malalas, *Chronographia...*, s. 471.
24. *Ibid*, 472.
۲۵. پیگولوسکایا، ن.و.، اعراب...، ص ۲۱۲.
26. Jacobus Edessenus (یعقوب رهاوی), *Chronicon*, ed. E.W. Brooks, CSCO, *Scriptores syri*, series tertia, t.IV, Parisiis, 1903, p. 319.
۲۷. پیگولوسکایا، ن.و.، اعراب...، ص ۲۱۳؛ Joannes Malalas, *Chronographia...* s. 478; Procopius... , I. XXII.
28. Roussel P., *Un monument d'Hierapolis – Bambyke relatif à la paix perpétuelle de 532 après J. Chr. Mélanges syriens offerts à M. René Dussaud, t.I, Paris, 1939, pp. 366-367.*
۲۹. بنا به نوشته نولدکه، «یختیانوس» تحریفی است از نام «یوستی‌نیانوس» و ناشی از اشتباه حرف «س» با حرف «خ» در کتابت پهلوی است. نگاه کنید به: تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، ترجمه عباس زریاب خویی، ص ۳۹۹، تعلیقات ۳۹.
۳۰. نام درست این شخص «حارث بن جبله» است نه «خالد بن جبله». در صفحات پیشین به نام این شخص اشاره شده است. پروکوپئوس او را «حارث» نوشته است. نولدکه در اثر یادشده می‌نویسد، «واضح است که این نام از تلفظ غلط کلمه پهلوی ناشی شده است، زیرا این کلمه در پهلوی هم خالد خوانده می‌شود و هم حارث»، ص ۳۹۹، شماره ۴۰.
۳۱. نولدکه، همان، ص ۳۶۱-۳۶۲، در ضمن از نوشته طبری می‌توان به محدوده حکومت ایران در شبه‌جزیره عربستان پی برد.
۳۲. همان، ۳۶۲.
33. Procopius, *History...*, II, III.
۳۴. پیگولوسکایا، ن.و.، اعراب...، ص ۲۲۰.
۳۵. همان، ص ۲۲۷.
36. Procopius, *History...*, II, XV.
37. *Ibid*.

۳۸. پیگولوسکایا، ن.و.، اعراب...، ص ۲۲۷، ۲۲۹.
39. Kulakovskii, Iu., *Istoriia Vizantiia*, Kiev, 1912, T.II, str. 203.
۴۰. پیگولوسکایا، ن.و.، اعراب...، ص ۲۵۸.
۴۱. پیگولوسکایا، ن.و.، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. ترجمه عنایت‌الله رضا، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۹۲.
۴۲. پیگولوسکایا، ن.و.، اعراب...، ص ۲۵۸-۲۵۹.
43. Menandros, *Fragmenta. Excerpta de legationibus*, ed, C. De Boor, Pars I, Berolini, 1903, p. 182; Grecu V., Menander Protector und der persische Gesandtschaftsbericht Petros Patricios, *Bulletin de la section historique de l'Académie Roumaine*, 1941, 22, 2, 2, pp. 78-84.
۴۴. کریستن‌سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشیدیاسمی، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۳۶-۴۳۸.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی